

## خرداد سالروز درگذشت اندیشمند مسلمان دکتر علی شریعتی

### زندگی پر فراز و نشیب دکتر علی شریعتی

✦ روح الله حسینان

شریعتی که بود؟ چه می‌گفت و چه کرد؟ سؤالاتی است که پاسخ آن بسیار سخت است.

بی‌شک شریعتی از پیچیده‌ترین موضوعات تاریخ انقلاب اسلامی است که قضاوت در مورد آن بسیار مشکل است و این مشکل ریشه در پیچیدگی شخصیت شریعتی دارد. شریعتی روح عصیان‌گر نسلی بود که از بو‌دها خسته و به دنبال بایدهامی‌گشت؛ نسلی که از ماتریالیسم بریده شده بود و به دنبال متافیزیکی می‌گشت که روحش را آرام کند؛ نسلی که مارکسیسم را در حزب توده و گروه‌های چپ‌گرا تجربه کرده بود و از همه ناامید به دنبال اسلامی می‌گشت که انقلابی بودن خود را هم حفظ کند؛ نسلی که از لیبرالیسم و غرب سخت سرخورده شده بود و از سنت سخت وحشت داشت و به دنبال اسلامی نو می‌گشت تا هم پاسخی به ندای درونش باشد و هم به نیازبرونش. شخصیت، گفتار و اعمال شریعتی مجموعه‌ای از تضاد بود که اگر کنهش واریسی نشود، هم می‌شود او را متجدد غرب‌گرا دانست و هم مسلمان سنت‌گرایش خواند، هم می‌شود در اثبات سنی بودنش دلیل آورد و هم در تعصب شیعی‌اش استدلال کرد.

در کلامش ده‌ها دلیل بر ضدیتش با روحانیت یافت می‌شد و ده‌ها دلیل به هواداریش از روحانیت و... به همین خاطر بود که آیت‌الله بهشتی وی را «یک جستجوگر در مسیر شدن» می‌دانست. او دکتر را چنین توصیف می‌کرد: «دکتر از دید من، از اندیشه‌های آمیخته به مکتب‌های اروپایی و نو، یا عرفان ایران‌زمین و هند یا آمیزه‌های دیگر همواره به سوی شناخت اسلام زنده‌ی سازنده‌ی پیش‌برنده‌ی خالص‌تر حرکت می‌کرد» و به عبارتی دیگر «دکتر همواره رو به اصلت اسلامی پیش می‌رفت.» مجموعه‌ی تحولات شخصیتی و فکری شریعتی قضاوت در مورد وی را بسیار سخت می‌کند و واکاوی همه جانبه را در خانواده، شخصیت، زندگی و آثار او می‌طلبد؛ با این حال به این بهانه نمی‌شود از نقش شریعتی در انقلاب اسلامی سخن نگفت. برای نزدیک‌تر شدن به شناخت شریعتی لازم است چند موضوع که شایسته‌ی طرح در این کتاب باشد، مورد بحث قرار گیرد.

شریعتی در سال ۱۳۱۲ در یک خانواده‌ی روحانی در مشهد متولد شد. جدّ دکتر، ملاّ قربانعلی معروف به آخوند حکیم مرد فیلسوفی بود که در مدارس بخارا، مشهد و سبزوار تحصیل کرده بود و از شاگردان ملاهادی سبزواری، صاحب منظومه، بود. مردم مزینان به تشویق نایب‌الحکومه از ملاقربانعلی خواستند تا پیشوایی آن‌ها را در مزینان به عهده بگیرد. ملاقربانعلی با کمک مردم ونایب‌الحکومه حوزه‌ای را در مزینان تأسیس می‌کند و به تربیت شاگرد می‌پردازد. پدر بزرگ شریعتی شیخ محمود نام داشت که وی نیز به سنت وراثت، پیش‌نماز و مدرس مزینان گشت.

پدر علی، محمد تقی شریعتی بود. وی دروس حوزه را تا سطح در حوزه‌ی مشهد به پایان رساند و در اثر فشارهای رضاشاه لباس روحانیت را از تن در آورد و به تدریس در مدارس جدید پرداخت. البته دکتر شریعتی خود علت خارج شدن پدرش را برای ساواک چنین نوشته:

«پدرم گرچه در آن ایام نیز مثل همیشه یک معلم و یک‌متفکر مستقل بود و نه به دستگاه‌های تبلیغاتی گوناگون بستگی داشت و نه از عمال‌سیاسی و تبلیغاتی دولت وقت محسوب می‌شد؛ ولی از این موقعیت برای پیش‌برد افکارنوی خویش استفاده کرده، لباس را عوض کرد و برخلاف مقاومتی که در آن هنگام علیه تجددطلبی حتی تقرب و همکاری با مؤسسات نوین‌اداری و علمی از قبیل دادگستری، ثبت و فرهنگ و غیره می‌شد و تعویض لباس را با تعویض دین، و ورود به ادارات دولتی‌را با خروج از اسلام مترادف می‌دیدند، رسماً وارد فرهنگ شد.» علی تحصیلات ابتدایی و دبیرستان خود را در مشهد به اتمام رساند. او در سال ۱۳۲۹ به دانش‌سرای مقدماتی مشهد راه یافت و در سال ۱۳۳۳ موفق به اخذ دیپلم ادبی شد.

شریعتی در سال ۱۳۳۵ به دانشکده‌ی ادبیات مشهد رفت و دو سال بعد فارغ‌التحصیل شد. دکتر در همان دوران دانشجویی در مشهد به نوشتن و سخنرانی نیز می‌پرداخت. ترجمه‌ی کتاب ابوذر غفاری، نوشته‌ی عبدالحمید جوده‌السحار، نویسنده‌ی معروف مصری، مربوط به همین دوران است. سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۳۲ که فعالیت مارکسیست‌ها زیر سایه‌ی حزب توده به اوج رسید، شریعتی با برقراری جلساتی در کانون نشر حقایق اسلامی و منازل، به ردّ مارکسیسم پرداخت.

مجموعه‌ی این جلسات با نام «اسلام مکتب واسطه» منتشر شد. این کتاب که در سن ۲۰ سالگی دکتر تألیف شده، نشان از مطالعات گسترده و نبوغ فکری‌وی بود. دکتر در مبارزه علیه مارکسیسم فعال بود تا جایی که دانشجویان کمونیست در خواب‌گاه دانشکده به او حمله کردند و وی را سخت مجروح کردند. شریعتی در ۲۴ تیرماه ۱۳۳۷ با یکی از هم‌کلاسان خود به نام پوران شریعت رضوی ازدواج کرد. ازدواج شریعتی با پوران شاید نمادی از تأثیرپذیری خانواده‌ی شریعتی از تجدد باشد. هر چند خانواده‌ی شریعتی همچنان روش سنتی خود را حفظ کرده بودند، ولی خانواده‌ی پوران به قضاوت خود وی «از جمله بازاریانی بودند که به ناچار» «سیاست‌های مدرنیزاسیون رضاشاهی» را پذیرفته بودند. شاید تغییر نام فاطمه، نام‌شناسنامه‌ای وی، به پوران نمادی از این تغییر بود.

پوران در ابتدا با این ازدواج موافق نبود. این مخالفت «نه تنها به اختلاف روحیه محدود نمی‌شد، [بلکه به خاطر] محیط‌پرورشی متفاوت، نظام ارزشی دوگانه که یکی محصول مقاومت در برابر هجوم فرهنگی‌غرب و مدرنیزم بود و دیگری نتیجه‌ی انعطاف و پذیرش آن بود به این دوگانگی و اختلاف ابعاد گسترده‌تری می‌داد.» هر دو خانواده نیز به همین دلیل با این ازدواج موافق نبودند. خانواده‌ی پوران «می‌پنداشتند که محیط زندگی آنها با روحیه‌ی وی سازگار نخواهد بود و خانواده‌ی علی نیز بیشتر دوست می‌داشتند تا او همسری برگزیند که سنت‌های خانواده‌ی وی و موفقیت مذهبی آنها را خدشه‌دار نکند. آمدن عروسی‌بی‌حجاب و غیرسنتی» برای محمد تقی شریعتی چندان خوشایند نبود؛ ولی سرانجام اصرار علی همه را تسلیم کرد و ازدواج صورت گرفت.

این ازدواج به شدت مورد انتقاد متدینین قرار گرفت. این ازدواج «حادثه‌ی روز» شد و از این‌که «علی شریعتی با یک خانم هم‌کلاس خود ازدواج کرده که حجاب اسلامی ندارد، پدر و پسر مورد طعن و تکفیر محافل... شهر و فشار

همه‌جانبه قرار» گرفتند. شریعتی خود از این‌که این بی‌حجابی همسرش «سخن روز و تنها مسئله‌ی این شهر شده» بود، سخت گله‌مند بود. به هر حال گله‌ی شریعتی بی‌مورد بود و حق با مردم بود.

شریعتی در اواخر خرداد ماه ۱۳۳۸ موفق شد با بورس دولتی برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه برود. شریعتی تا سال ۱۳۴۳ در فرانسه بود و موفق شد دکترای تاریخ خود را از دانشگاه سوربن اخذ نماید. شریعتی در این مدت با آثار نویسندگان و اساتیدی آشنا شد و سخت تحت تأثیر آنان قرار گرفت.

او در همین مدت کتاب نیایش الکسیس کارل رامطالعه کرد و تحت تأثیر آن قرار گرفت. وی این کتاب را که موضوعش آثار علمی دعا برفیزیولوژی و روان و اعصاب و اخلاق بود، ترجمه کرد و به ایران فرستاد و پدرش با افزودن مقدمه‌ای آن را چاپ و منتشر کرد. وی در فرانسه با آثار فرانتس فانون نویسنده‌ی انقلابی الجزایر آشنا شد و سخت تحت تأثیر اندیشه‌های او قرار گرفت. مطالعه‌ی آثار برکسون و ژان پل سارتر، نیز در او بسیار مؤثر بود؛ ولی بیش از همه تحت تأثیر گورویچ، استاد جامعه‌شناسی، برک و لویی ماسینیون، استاد اسلام‌شناس دانشگاه سوربن قرار گرفت.

شریعتی خود در این مورد می‌نویسد: «گورویچ نگاهی جامعه‌شناسانه به چشمان من بخشید و جهتی تازه و افقی وسیع در برابرم گشود و پرفسور برک مذهب را نشانم داد.» دکتر شریعتی بیش از هر کس دیگر تحت تأثیر ماسینیون بود.

شریعتی در سال ۱۳۴۴ کتاب «سلمان پاک» ماسینیون را به فارسی ترجمه کرد. شریعتی در اروپا زشتی‌های فرهنگ غرب را بیشتر احساس کرد. او به همسرش نوشت: «اینجا شهر قشنگ، ولی وحشی و سرد و بی‌مزه است. بیشتر زن‌ها در اینجا به صورت یک غاز درآمده‌اند، زیباتر از برزیت باردو و اما ارزان‌تر از یک قوطی سیگار. همه شهوت و همه رنگ و همه بی‌وفایی... و بی‌حقیقتی و بی‌چارگی...» که [نه تنها مرا سرگرم نمی‌توانند بکنند، بلکه بیشتر از زندگی در اینجا بیزارم می‌کنند.] شریعتی پس از بازگشت به ایران در اداره‌ی فرهنگ استخدام شد و با سمت دبیری به کار مشغول شد. در سال ۱۳۴۵ موفق شد به عنوان استادیار رشته‌ی تاریخ در دانشگاه مشهد استخدام شود. وی در سال ۱۳۴۷ به دعوت استاد مطهری به حسینیه‌ی ارشاد راه یافت. حسینیه‌ی ارشاد سرآغاز زندگی پرتحرک دکتر علی شریعتی گردید. دکتر باسخنرانی در حسینیه‌ی ارشاد و دانشگاه‌ها روز به روز معروف‌تر می‌شد. اوج فعالیت دکتر در سال‌های ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ در حسینیه‌ی ارشاد بود.

## اعتقادات شریعتی:

بی‌شک شریعتی یک خداپاور بود. او قبل از آن که یک شریعت مدار باشد، یک عرفان‌گرا بود. وی بعد از آن که تحت تعقیب ساواک قرار گرفت در نامه‌ای خصوصی به همسرش نوشت:

«خدا را می بینم، حس می کنم به روشنی و صراحتی که حضور خودم را و گرمی و نور خورشید را و روشنی برق ناگهانی در ظلمت غلیظ و عام شب را و لرزش آتشین را... خود خدا را... دست هایش را بر روی شانهم لمس می کنم.» شریعتی گاه چنان خدا را در وجودش حس می کرد که خود را در محضر او می دید. او در خاطرات دوران زندانش می نویسد: «در آن غیبت محض حضوری بود. در آن بی کسی محض، احساس می کردم که چشمی مرا می نگرد، می پاید، دیده می شوم، حس می شوم، بودن در خلوت من حضور دارد. کسی بی کسی مرا پر می کند. در آن فراموش خانه نیستی و مرگ و تاریکی و وحشت، یار تماشاگری دارم که یاد و وجود و حیات روشنی را در رگ هایم تزریق می کند. حتی گاه سلامش می کنم، گاهی از او خجالت می کشم و گاهی از او چشم می زنم. مواظب اعمال و رفتار و افکار و حرکات خویشم و گاهی در آن قبر تنها، خودم را برایش لوس می کنم. از این که می بینم از من راضی است، از کارم خوشش آمده است، به خودم می بالم، کیف می کنم.»

شریعتی سرتاسر زندگی خود را مرهون الطاف خداوندی می دانست. معترف بود که «زندگی من سراسر معجزه ی لطف خداوند مان است و گاه تکرار می کنم که اگر این کرامات را روزی بنویسم خواندنی خواهند شد.» شریعتی حتی به نذر هم معتقد بود. او در خاطرات خود می گوید: «پوران یک گوسفندی را نذر کرده و کشت و در همان ضمن که گوشتش را داشتیم برای خانواده های فقیر قسمت می کردیم، دکترای پوران - که مفقود شده بود - رسید و پس از ناامیدی ناگهان غرق امید شدیم که باز هم از خداوند ممنونیم.»

شریعتی گاه سنت های دینی را چنان زیر سؤال می برد که معقول به نظر نمی رسید، خود به استخاره و تفأل با قرآن معتقد باشد؛ اما هنگامی که تصمیم گرفت از آزارهای ساواک بگریزد و به دیار فرنگ برود، با قرآن استخاره کرد. دکتر شریعتی به همسرش توضیح می دهد که «بعد از اینکه نماز صبح را خواندم محتاج و مصر از او خواستم تا درباره ی این سفر با من حرف بزند؛ حرفش را هم زد و این آیه آمد: «الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عند الله و اولئک هم الفائزون»... من این استخاره را به فال نیک می گیرم.»

شریعتی به زیارت امام رضا هم می رفت. «بالای سر حضرت مؤدب» می ایستاد و «در خود غرق» می شد، «بی اختیار اشکش جاری» می شد. گاه به زیارت اهل قبور می رفت و بر سر قبر مادرش «حمد و سوره ای می خواند.» او در سال های ۴۸ و ۴۹ دوبار به حج مشرف شد و کتاب حج (مجموعه ای از چند سخنرانی) ارمغان این دو سفر او بود.

شریعتی به اهل بیت خصوصاً امام علی عشق می ورزید. او معتقد بود که «ائمه شیعه را باید به عنوان نمونه های برتر و الگوهای جاودان و متعالی آزادی و برابری و جهاد و شهادت و عصمت» به «نسل روشن فکر و مبارز این عصر که به مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم رو کرده و از فیدل کاسترو و لنین و چه گوارا و ویت کنگ الهام گرفته» معرفی کرد تا به «تشیع که مذهب امامت است بازگردند.»

شریعتی با همه ی ضعف ها و قوت هایش و با همه ی کمالات و کاستی هایش یک مسلمان، مؤمن و یک شیعه ی متعصب بود. او خود مدعی است که «قضاوت جامعه در شیعی بودن و حتی شیعه ی شیفته و متعصب بودن من تغییرناپذیر است» و شاید خواست او از خداوند در نیایشش تأییدی بر این مدعا باشد. «ای خداوند! به علمای ما

مسئولیت و به عوام ما علم و به مؤمنان روشنایی و به روشن‌فکران ما ایمان و به متعصبین ما فهم و به فهمیدگان ما تعصب ببخش.»

## مبارزات شریعتی

شریعتی به دلیل بینش مذهبی و رسالت دینی‌اش نمی‌توانست نسبت به رژیم استبدادی شاه بی‌تفاوت باشد؛ به همین جهت از دوران جوانی همواره درصدد پایگاهی برای مبارزه با رژیم بود. شریعتی در اواخر دهه‌ی ۱۳۲۰ به جمعیت خدایرستان سوسیالیست که به رهبری محمد نخشب هدایت می‌شد، پیوست.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با نهضت مقاومت ملی همکاری کرد و در ۱۳۶۶/۶/۲۵ به همین علت بازداشت و به تهران اعزام شد و در تاریخ ۱۳۳۶/۷/۱۸ آزاد گردید. ساواک اتهام وی را «پخش اوراق مضره و تحریک مردم به ارتکاب جنحه و جنایت بر ضد امنیت داخلی و خارجی مملکت» اعلام نمود.

دادستانی ارتش سرانجام برای وی قرار منع تعقیب صادر نمود. شریعتی پس از رفتن به پاریس به جبهه‌ی ملی پیوست و با نشریات جبهه‌ی ملی‌خارج از کشور از قبیل «ایران آزاد، اندیشه‌ی جبهه در آمریکا و نامه‌ی پاریسی، همکاری‌صمیمانه داشت؛ اما به تدریج با پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار از سوی رهبران جبهه و نیز فرمیسیم غرب‌زدگی و لیبرالیسم سازش‌کار و انفعالی، انتقادات عملی از آنها شدت یافت و از آنان قطع امید کرد.» خود شریعتی علت ناامیدی خود را از جبهه چنین تشریح می‌کند: «من از این تشکیلات بی‌در و پیکر و مملو از آدم‌های رنگارنگ که غالباً صداقت و راستی به آن معنی که من در تمام دوستان هم‌فکر خود دیده‌ام و می‌بینم در آن کم است، به ستوه آمده‌ام.» با تأسیس نهضت آزادی در اردیبهشت ۱۳۴۰ شریعتی به آن پیوست و فعالیت خود را از سر گرفت.

شریعتی هنگام بازگشت به ایران در مرز بازرگان دستگیر شد. به گزارش ساواک وی «در تاریخ ۱۳۴۳/۳/۱۲ از طریق مرز بازرگان به ایران وارد و توسط مأمورین شهربانی ماکو مورد سوء ظن واقع و لذا دستگیر و تحویل ساواک خوی می‌گردد. درباررسی که از وسایل مشارالیه به عمل آمده اوراق مضره‌ای مربوط به جبهه‌ی ملی و کتاب‌های کمونیستی (به شرح صورت‌جلسه‌ی پیوست) کشف گردیده.»

شریعتی به تهران اعزام و در زندان قزل‌قلعه بازداشت گردید. شریعتی توانست با تعریف و تمجید از اصول انقلاب سفید، در ۱۳۴۳/۴/۲۷ بعد از ۴۵ روز بازداشت از زندان آزاد شود. شریعتی پس از آزادی از زندان به بازسازی «کانون نشر حقایق اسلامی» پدرش پرداخت و با جمع‌آوری پول از دانشجویان و پزشکان تصمیم به تجدید ساختمان آن گرفت. طبق اسناد ساواک، شریعتی همچنان زیر نظر بوده و فعالیت‌های وی کنترل می‌شده است.

ساواک خراسان در سال ۱۳۴۶ در پاسخ به اداره‌ی کل سوم ساواک مرکز فعالیت‌های شریعتی را چنین تشریح می‌کند: «در حال حاضر هم در سراسر خراسان فعالیت‌های علنی [از وی] دیده نمی‌شود.» فعالیت‌های وی عبارت است از: «دوستی و رفاقت... با عده‌ای از افراد جبهه‌ی ملی» و شرکت در «جلسات ادبی بین او و دوستانش» که این «جلسات آنها بیشتر جنبه‌ی ادبی دارد و بحث‌های مختلف شعر و شاعری و شعرنو و کهنه در میان آنها می‌شود.» در ضمن وی برای تکمیل ساختمان کانون همراه «کمیسیونی که از طرف پدرش برای خاتمه‌ی کار تعیین شده‌اند... درصد جمع‌آوری پول یا دادن گزارش به تهران و در جریان گذاشتن پدرش می‌باشد.» به گزارش ساواک وی در این زمان به این نتیجه رسیده بود که مبارزات بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۱ «شکست‌خورده» است و علت آن نیز «خامی مبارزه بوده است» و ناچار [برای] «هرمبارزه‌ای یک زیربنای مستحکم لازم است و تاکنون در ایران چنین زیربنایی ساخته نشده است و در نتیجه در طول مبارزاتی که روی داده است، جز از دست‌دادن نیرو چیز دیگری عاید مبارزین ایران نشده است.»

ساواک این عقیده را دلیل بر عقب‌نشینی دکتر از مبارزه ارزیابی می‌کند؛ ولی این ارزیابی صحیح نبود. این اتهامی بود که مارکسیست‌ها به وی می‌زدند و دکتر بعد از آن چنین عقیده‌ای را به اثبات رساند. ساواک برای آگاهی بیشتر از فعالیت‌های شریعتی وی را در مرداد ماه ۱۳۴۷ احضار و بازجویی نمود. شریعتی در این بازجویی برای ساواک خراسان ۴۰ صفحه پاسخ‌نوشت. پاسخ شریعتی موجب طمع ساواک به وی شد و سرتیپ بهرامی، رئیس ساواک خراسان، که خواهان محدود کردن شریعتی بود به ثابتی، رئیس اداره‌ی کل سوم ساواک، نوشت: «به طوری که مکرراً به استحضار رسیده، اگر وجود دکتر شریعتی برای عامل‌بیگانه و عناصر افراطی مفید است، برای ساواک و مملکت مفیدتر خواهد بود؛ مشروط بر این‌که خوب اداره شود. این شخص دانشمند است، روحانیون افراطی او را قبول ندارند و چپی‌ها روی این شخص حساب می‌کنند. ساواک خراسان معتقد است، محدودیت برای دکتر شریعتی موجب می‌شود که نسبت به دستگاه و مملکت بی‌اعتقاد گردد و چون طرف‌داران زیادی دارد، نتیجه‌ی مطلوبی نخواهد داشت؛ ولی اگر با برنامه و طرحی منظم اداره شود با افکار نوی که دارد می‌تواند مؤثر واقع شود.» با این حال پیشنهاد ساواک خراسان مورد قبول واقع نشد و پیوسته مزاحمت‌هایی را برای دکتر به وجود آوردند.

در این زمان آوازه‌ی دکتر در حال گسترش بود و از دانشگاه‌های مختلف برای سخنرانی دعوت می‌شد؛ ولی ساواک با بی‌نظمی خاصی از بعضی از سخنرانی‌های وی ممانعت به عمل می‌آورد. طبق اسناد ساواک «بعد از ابلاغ این‌که تا دستور ثانوی در هیچ یک از مجامع نباید سخنرانی کند... دکتر [احسان] نراقی رئیس مؤسسه‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران به‌وی خصوصی نامه داده است که هر موقع به تهران آمدی ترتیب ملاقات تو را با تیمسار مقدم فراهم داد.»

سرانجام در شهریور ۱۳۴۸ دکتر شریعتی ابتدا با حسین‌زاده (عطاریور) شکنجه‌گر معروف و پرویز ثابتی در تهران ملاقات می‌کند. سرتیپ بهرامی رئیس ساواک خراسان نحوه‌ی این ملاقات را از قول شریعتی چنین تشریح می‌کند: «دریدو ورود به تهران صلاح در این دیدم که به‌وسیله‌ی آقای یدالله قرائی که از زمان تحصیلی با هم آشنا بودیم با ساواک تماس بگیرم و قرار شد قرائی از تیمسار مقدم برای شرفیابی وقت بگیرد. چند روز از طرف ایشان خبری نشد و بالاچار به دکتر نراقی مراجعه کردم. دکتر گفتند: تیمسار مقدم به شما کمال حسن نیت را دارند و من از جانب ایشان می‌گویم

که شما مجاز هستید در مجالس سخنرانی‌ها شرکت کنید.» شریعتی اضافه می‌کند که برای اطمینان خاطر «بالاخره به اداره مراجعه و با آقای حسین‌زاده (عطاریور) اول ملاقات کردم. پس از چند دقیقه آقای ثابتی تشریف آوردند و حدود چهار ساعت بحث و تبادل نظر داشتیم و در خاتمه به من دستور داده شد که نظریات و برنامه و هدف‌های فعلی و آینده‌ی خود را بنویسم و تقدیم کنم؛ چون درمشهد کار داشتم نتوانستم اجرای دستور کنم و اکنون آنچه به نظر رسیده و جزء اعتقاد و ایمان من است، نوشته‌ام و تقدیم می‌کنم.»

شریعتی ده صفحه از آرمان‌ها، برنامه‌ها و روش‌های خود را برای ساواک می‌نویسد. او در این دست‌نوشته بر ایمان مذهبی خود تأکید می‌کند، مبارزات خود علیه کمونیست‌ها را تشریح می‌کند و دشمنی خود را نسبت به روحانیون ابراز می‌دارد. او در ادامه، بیماری نسل جوان را در سه اصل خلاصه می‌کند:

۱- دلباختگی تسلیم وار و بنده وار نسبت به غرب؛

۲- از خود بیگانگی و اعتقاد به عجز و بی‌لیاقتی خویش؛

۳- ناآگاهی نسبت به سرمایه‌ها، لیاقت‌ها و امکانات معنوی خود.

شریعتی نجات این نسل را آشنا کردن آنها «با ثروت‌های نژادی و ملی و سرچشمه‌های زاینده و غنی فرهنگ خویش» و زدودن اسلام از «موهومات و خرافات و کهنگی منحنط» اعلام می‌دارد. شریعتی در پایان دست‌نوشته‌ی خود اضافه می‌کند: «ثابت خواهم کرد و ثابت خواهد شد که مبارزه با آخوندزادگی و غرب‌زدگی، همه‌ی کوشش علمی من و سرّ موفقیت‌های اجتماعی من است.» پس از این ملاقات ساواک تهران نیز به شریعتی امیدوار می‌شود و مدیر کل اداره‌ی سوم، سرتیپ مقدم، نیز به ساواک خراسان می‌نویسد: «ضمن مراقبت از اعمال و رفتار مشارالیه و همچنین چگونگی مفاد سخنرانی وی به وسیله‌ی منابع و عوامل دیگر همچنان با شخص مذکور تماس حاصل و ترتیبی اتخاذ گردد که در متن سخنرانی‌های یادشده نیز مطالب مفیدی در زمینه‌ی اصلاحات جاری کشور منظور و با در نظر گرفتن وضع این شخص در حال حاضر، آمادگی وی جهت مطرح نمودن افکار خود در زمینه‌ی مذهب و غیره با نظر موافق با دولت، نام‌برده به نحو مقتضی در موارد فوق راهنمایی و بهره‌برداری‌های لازم را از وجود شخص مذکور به عمل آورند.»

نتیجه‌ی برخورد شریعتی، آزاد اعلام شدن «سخنرانی مشارالیه در حسینیه‌ی ارشاد» در ۱۳۴۸/۸/۱۸، بود. بار دیگر سخنرانی‌های شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد و دانشگاه‌ها آغاز شد و در حقیقت ساواک با وقفه‌ای که در سخنرانی‌های شریعتی ایجاد کرد، ولع مردم را نسبت به سخنرانی‌های وی بیشتر کرد. هنوز بیش از دو ماه از سخنرانی‌های شریعتی نگذشته بود که منبع ساواک اعلام کرد: «از گفته‌هایش در لفافه پیداست موافق تغییر رژیم فعلی می‌باشد... پس فرد خطرناکی است.» اما رهبر عملیات حسین‌زاده (عطاریور) که گرایش نسل روشن‌فکر به مذهب را احساس کرده بود، اظهار نظر کرد که «جلوگیری از سخنرانی شریعتی‌ها دردی را دوانخواهد کرد. حتی اگر او علناً تبلیغ کمونیستی کند... راه حل منطقی و مستدل بایستی باتربیت و اعزام گروهی وارد به دایره‌ی وسیع

روشن‌فکری و روشن‌بینی باشند برای ارشاد و ترویج آن به راه‌های صحیح و رهبری آنها به راه‌های صواب منطقی در خدمت‌عادل. در واقع ساواک نیز ابتکار عمل خود را نسبت به شریعتی از دست داده بود. شریعتی‌نیز با هوشمندی از حمله‌ی صریح به رژیم پرهیز می‌کرد.

ساواک نوشت: در این مورد «سخنرانی ایشان مطلب سیاسی ندارد، ولی در معنا و باطن خیلی معنادار و نیش‌دار است. دیده شده که بعد از سخنرانی وی یک بدبینی عجیبی در روحیه‌ی دانشجویان نسبت به مصالح مملکتی ایجاد شد که نهایت ندارد.» سال‌های ۵۰ و ۵۱ اوج فعالیت شریعتی در ارشاد و استقبال از سخنرانی‌های وی می‌باشد؛ اما سیاست ساواک همچنان مماشات با دکتر شریعتی بود. شریعتی در ۱۳۵۱/۱/۱۹ به ساواک احضار شد و «مفصلاً و به نحوی مبسوط با وی مصاحبه و مذاکره به عمل آمد.» مسئول ملاقات شریعتی در ذیل گزارش خود چنین اظهار نظر کرد: «نامبرده فردی است در اعتقادات علمی و یافته‌های اجتماعی خویش راسخ و شاید توجه به جنبه‌های مزبور و ایجاد تفوق علمی و معنوی و اعمال رهبری صحیح تدریجی تنها راهی می‌باشد که بتوان به وسیله‌ی آن بر مافی‌الضمیر او تسلط یافت... چنان‌چه تحت رهبری دقیق و مستمر قرار گرفته و از راه بحث بر روح او تسلطی به وجود آید، احتمالاً می‌توان از وجود او به نحو کاملاً غیرمستقیم در راه تنویر ذهنی دانشجویان استفاده نمود.» چنان‌چه از نظریه‌ی مأمور ساواک به دست می‌آید وی این بار با احتیاط بیشتری راجع به امیدواری ساواک نسبت به شریعتی اظهار نظر می‌کند.

ساواک مجدداً در ۱۳۵۱/۴/۵ با وی ملاقات کرد و «مشارالیه اظهار داشت علیه‌مارکسیسم و ماتریالیسم در مواقع سخنرانی خود بیاناتی می‌کند.» همچنین از وی خواسته شد «مطالبی که علیه مارکسیسم یا ماتریالیسم بیان کرده‌اند و خواهند کرد بنویسند و اراپه دهند.» ده روز بعد قرار بود که مطالب تحویل ساواک گردد؛ ولی دکتر در وقت موعود مراجعه نکرد و مجدداً در ۵۱/۵/۷ به ساواک احضار شد. طبق گزارش ساواک «روز شنبه ۵۱/۵/۷ با ایشان ملاقات به عمل آمد و ضمن تسلیم مدارکی توسط ایشان، قرار شد هفته‌ای دو سه بار تماس تلفنی برقرار باشد.» این تصمیم نشان می‌دهد که ساواک نسبت به شریعتی حساس‌تر می‌شود. سرانجام ساواک در آبان ماه ۱۳۵۱ به این نتیجه رسید که «نامبرده از عناصر افراطی مذهبی و مخالف دولت می‌باشد که از چندی پیش با ورود به حسینیه‌ی ارشاد و جمع‌آوری جوانان و بهره‌گیری از تأثیرپذیری آنها، در سخنرانی‌های خود به طور تلویحی جوانان را به مخالفت با اوضاع سیاسی و اجتماعی موجود تشویق و تحریک نموده است.» ارتشبد نصیری به رئیس شهربانی اعلام کرد تا «از سخنرانی نامبرده در حسینیه‌ی مذکور و سایر محافل و مجالس مذهبی ممانعت» به عمل آورند.

نصیری سه ماه بعد (۵۱/۱۱/۴) در دستور دیگری به شهربانی کل کشور اعلام کرد: «کتب تألیف شده به وسیله‌ی دکتر علی شریعتی مزینانی، حاوی مطالب تحریک‌آمیز و انقلابی می‌باشد و شخص یاد شده سعی نموده در این کتب از تعصبات مذهبی خواننده‌سوء استفاده نموده و با جمله‌پردازی و استنتاجات غیرمنطقی او را به انقلاب تحریک و تحریص نماید... خواهشمند است دستور فرمایید با توجه به اهمیت و حساسیت موضوع نسبت به جمع‌آوری کلیه کتب و نشریات تألیف شده به وسیله‌ی دکتر علی شریعتی، اقدام و نتایج حاصله را به این سازمان اعلام نمایند.» ساواک که انتظار داشت شریعتی با تبلیغ علیه مارکسیسم و روحانیت، افکار دانشجویان را به سوی رژیم جلب نماید، ناگهان متوجه شد که از قضا سرکنجبین صفرافزود. پس از اوج‌گیری مبارزه‌ی مسلحانه و دستگیری تعدادی از جوانان مسلمان



معتقد به مشی مسلحانه، آنها اعتراف کردند که تحت تأثیر افکار حسینی‌ی ارشاد قرار گرفته‌اند. شاه دستور داد تا گردانندگان حسینی‌ی ارشاد دستگیر شوند. پر واضح بود که منظور از حسینی‌ی ارشاد دکتر علی شریعتی بود؛ لذا وی را در ۱۳۵۲/۷/۵ به «اتهام نوشتن مطالب تحریک‌آمیز و ایراد سخنانی‌های خلاف مصالح کشور» دستگیر و به کمیته‌ی ضد خراب‌کاری تحویل دادند.

شریعتی مجدداً در بازجویی‌های خود به تکرار پاسخ‌های گذشته پرداخت و هدف خود را مبارزه با روحانیون، نفی مارکسیسم، مبارزه با خودباختگی و غرب‌زدگی و ارتجاع مذهبی اعلام کرد؛ اما ساواک از سخنان وی قانع نشد و وی را وادار کرد برای اثبات ادعای خود کتابی را در زندان علیه مارکسیسم تألیف نماید. طبق گزارش ساواک «علی شریعتی پس از زندانی شدن به تدریج متوجه شد که چگونه از آثارش سوءاستفاده و سوء برداشت شده است؛ لذا پس از مذاکرات مفصلی که با او صورت گرفت، سرانجام کتابی تحت عنوان «انسان، اسلام و مکتب‌های مغرب زمین» نوشته که طی آن شدیداً مارکسیسم و مارکسیسم اسلامی را مورد تخطئه قرار داده و در این کتاب به طور جامع و مستدل تمامی جنبه‌های تشابه احتمالی مارکسیسم و اسلام را رد و تضاد کامل آن را به اثبات رسانیده است.» ساواک ابتدا تصمیم گرفت که دوهزار نسخه از این کتاب را به صورت «پلی‌کپی و به طرق مقتضی توزیع و در تجدید چاپ با تیراژ وسیعی پخش گردد.»

ساواک که از این موفقیت خود به وجد آمده بود، تألیف کتاب را به «شرف عرض مبارک شاهانه» اطلاع داد و شاه «موافقت فرمودند کتاب زودتر چاپ شود و بهتر است قبلاً به عنوان پاورقی روزنامه‌ها به مرور منتشر شود.» با این‌که شاه دستور چاپ این کتاب را صادر کرده بود، با یک تأخیر دوساله اولین شماره‌ی این نوشته تحت عنوان اسلام ضد مارکسیسم در ۱۳۵۴/۱۱/۲۶ در کیهان به چاپ رسید.

چاپ مقالات شریعتی در کیهان واکنش‌های مختلفی را برانگیخت. به گزارش ساواک شریعتی که در هنگام چاپ مقالات در کیهان در مزینان به سر می‌برده «طی پیامی که برای همسرش فرستاده پس از احوال‌پرسی از همسرش پرسیده است عکس‌العمل مقاله‌های نوشته شده در روزنامه‌ی کیهان چیست؟ همسرش می‌گوید مرتباً مردم درباره‌ی آن به من اشاره می‌کنند که این مقالات را خود آقای شریعتی نوشته‌اند یا خیر؟ دکتر شریعتی می‌گوید شما واحسان هیچ گونه اظهار نظری در این مورد نکنید و اگر کسی سؤالی نمود، اظهار بی‌اطلاعی نمایید.»

از هواداران شریعتی هیچ‌کس نمی‌خواست باور کند که وی این مقالات را در زندان برای ساواک نوشته است. عده‌ای آن را به کلی منکر می‌شدند و نسبت تألیف آن را به شریعتی نفی می‌کردند. اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا با صدور اطلاعیه‌ای چاپ و «انتشار این نوشته‌ها را حيله‌ای از طرف رژیم ایران برای ایجاد دودستگی و لکه‌دار کردن چهره‌های درخشان اسلام» قلمداد کرد. عده‌ای نیز چاپ این مقالات را «بدون اجازه‌ی نامبرده» توجیه می‌کردند. اعلامیه‌ای نیز با امضای حوزه‌ی علمیه‌ی قم صادر شد که در آن ادعا شده بود که این مقالات «سلسله درس‌هایی بوده است برای جمعی از دانشجویان در دانشگاه مشهد و گروهی از دانشجویان اصفهان. آنان این درس‌ها را جمع‌آوری و برای تفسیر آماده کرده بودند که دستگیر شدند و این مجموعه هم همراه آنان به چنگ مأموران ساواک می‌افتد و با

کمال وقاحت بدون کسب اجازه از استاد محترم که هرگز به چنین ذلتی تن نخواهد داد، با عنوان سلسله مقالات در روزنامه‌ی کیهان درج می‌کنند.»

در واقع همه حق داشتند که در آن شرایط مقالات شریعتی در کیهان را با ناباوری و تردید نگاه کنند؛ زیرا آن‌گاه که رژیم تلاش بسیاری کرد که از آیت‌الله خوانساری فتوایی علیه مارکسیسم اسلامی بگیرد، آیت‌الله محافظه‌کار زیر بار چنین درخواستی نرفت، ولی دکتر علی شریعتی اعلام کرده بود: «اگر مانند عین‌القضات مرا شمع آجین کنند، داغ یک آه کشیدن را بر دل آنان خواهم گذارد.» این عمل در آن شرایط نه یک آه؛ بلکه لب‌خندی به رژیم بود.

شریعتی همچنان در زندان رژیم شاه بلاتکلیف به سر می‌برد که شاه در دی ماه ۱۳۵۳ برای تفریحات زمستانی به اروپا رفت. «شعبه‌ی سازمان بین‌المللی عفو زندانیان سیاسی در اطریش که از طرف زندانیان سیاسی فعالیت می‌کند، از شاه خواست که چندتن از زندانیان سیاسی ایران از جمله یک پروفیسور سوسیالیست ایرانی به نام علی شریعتی را آزاد کند.» به نظر می‌رسد که شاه پس از بازگشت به ایران موضوع را پیگیری می‌نماید.

ساواک در تاریخ ۵۳/۱۲/۲۲ گزارشی از سوابق دکتر را تهیه می‌نماید که در پایان آن چنین نظر داده شده است: «با عرض اینکه شریعتی طی مدت بازداشت متوجه شده که از آثار او سوءاستفاده به عمل آمده و از این موضوع به شدت نادم و آمادگی کامل یافته که به جبران گذشته به انتشار آثار ملی و میهنی بپردازد، مستدعی است در صورت تصویب، اجازه فرمایید از زندان آزاد و تحت کنترل مدام به نشر مسائل ملی و میهنی اقدام نماید.» این گزارش به اطلاع شاه می‌رسد و شاه دستور آزادی شریعتی را صادر می‌کند.

رئیس ستاد مشترک ارتش دستور شاه را به این صورت به ساواک اعلام کرد: «طی گزارش شرف عرضی وضعیت این شخص به عرض رسید و اوامر مبارک شاهانه صادر شد که روز اول فروردین آزاد شود.» سرانجام شریعتی در روز ۱۳۵۳/۱۲/۲۹ بعد از هجده ماه بازداشت، آزاد گردید؛ اما ساواک به امیدی واهی در پی تسلیم شریعتی برای مصاحبه‌ی تلویزیونی بود. فشارهای ساواک و معطلی دکتر موجب شد که وی تصمیم بگیرد از ایران مهاجرت کند. مقصد وی آمریکا بود؛ اما دست تقدیر وی را به لندن کشاند. وی در ۱۳۵۶/۲/۲۶ از تهران به مقصد بلژیک پرواز کرد. دو سه روز در بروکسل ماند و از آنجا به لندن پرواز کرد. او از لندن خبر سلامتی خود را به خانواده‌اش اعلام کرد و قرار شد خانواده نیز به وی بپیوندند.

روز ۲۸ خرداد همسر شریعتی با دخترانش به فرودگاه رفتند؛ ولی پلیس مانع مسافرت همسر دکتر شد و دو دختر شریعتی به لندن پرواز کردند. شریعتی بادنمایی از غم از آنها در فرودگاه لندن استقبال کرد و آنها را به منزلی که شب قبل از یک پاکستانی‌الاصل اجاره کرده بود، برد و مستقر شدند. آن شب دکتر حالت روحانی خاصی داشته است. به گزارش آقای علی فکوهی میزبان دکتر در لندن، آن شب «دکتر را دیدم که با حالتی بسیار عرفانی به نماز ایستاده است... بسیار از آن خلسه‌ی سکرآور تأثیرپذیرفتم.»

آن شب دکتر تا ساعت ۱۱ با بچه‌ها و خانواده‌ی فکوهی دور هم بودند. «دکتر ساکت و غمگین و گرفته بود و حرفی نمی‌زد.» در نیمه‌های شب مهمانان به خانه و دختران به طبقه‌ی دوم و دکتر به طبقه‌ی اول می‌رود. صبح فردا علی فکوهی به منزل دکتر می‌آید و می‌بیند که «دکتر در آستانه‌ی در ورودی به پشت افتاده و بینی‌اش به نحوی غیرعادی سیاه شده و باد کرده است.» نبض دکتر را می‌گیرند، اما نبض از کار افتاده بود. بلافاصله از بیمارستان سوت همپتون آمبولانس می‌طلبند، دکتر اورژانس نیز تأیید می‌کند که «دکتر در گذشته است.»

دولت ایران تصمیم گرفت جنازه‌ی مرحوم شریعتی را به ایران منتقل کند؛ ولی خانواده‌ی وی جهت جلوگیری از سوء استفاده‌ی دولت، تصمیم گرفتند جنازه را در زینبیه‌ی شام دفن کنند. جنازه به سوریه منتقل و با کمک امام موسی صدر در زینبیه به خاک سپرده شد. خبر نابه هنگام مرگ شریعتی در ایران موجب برانگیخته شدن احساسات نیروهای مذهبی گردید. مردم رژیم را متهم کردند که وی در اثر توطئه‌ی ساواک به شهادت رسیده است. پس از پخش خبر نیز در بسیاری از مساجد شهرهای بزرگ با همت روحانیون، دانشگاهیان و بازاریان مجالس ختمی برگزار شد که معمولاً منجر به درگیری و زد و خورد با پلیس گردید. به گزارش مهندس طاهری «با فوت مشکوک شریعتی در خرداد ۵۶ تظاهراتی در بعضی از نقاط ایران از جمله شیراز صورت گرفت. یکی از اقدامات شایسته‌ی نیروهای مذهبی گرفتن ختم برای شریعتی و استفاده از این فرصت بود که نام امام خمینی برده شود. این جلسات در پایان «با شعار درود بر خمینی» به درگیری با پلیس منجر گردید.»

**منبع: کتاب چهارده سال رقابت ایدئولوژیک در ایران (۱۳۵۶-۱۳۴۳)، روح الله حسینیان، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی**